

به نام خدا

عنوان مقاله :

دنیا در مثنوی طاق‌دیس و اندیشه نراقی و مقایسه با دنیا در کلام مولانا و مثنوی معنوی

نویسنده اول (نویسنده مسئول):

پروین گلی زاده دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

نویسنده دوم:

بهناز امامی دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

مردادماه ۱۴۰۱

«چکیده»

مثنوی طاق‌دیس اثر ارزشمند علامه نراقی در حدود قرن سیزدهم و دوره بازگشت ادبی است. این مثنوی در بسیاری از زمینه‌ها پیرو سبک و سیاق مولانا بوده است. در این مقاله سعی بر این است که «دنیای» مثنوی و مثنوی مولانا مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و شباهت و تفاوت دیدگاه مولانا و علامه نراقی روشن گردد. در مثنوی معنوی، مولانا دنیا را به سبویی تشبیه می‌کند که از حسن و جمال سرشار است و نراقی در طاق‌دیس به مبحث زندگی در دنیا پرداخته است و دنیا را به دویخش مذموم و مستحسن تقسیم نموده است و از آن به عنوان بابی برای ورود به زندگی روحانی و زمینه ساز زندگی دایمی اخروی نام برده است. نگاه مولانا در باب دنیا نگاهی عارفانه و عاشقانه است و نگاه علامه نراقی بیشتر از آنکه عاشقانه باشد نگاهی زاهدانه و شرعی است.

این تحقیق به روش جمع‌آوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلیدی واژگان: مولانا، علامه نراقی، دنیا

مقدمه:

برکسی پوشیده نیست که مولانا جلال الدین بلخی، عارف بی بدیل زبان پارسی و بلکه عالم بشریت است که از مرزهای مادی و بشری گذشته و بر فراز قله های عرفان و انسایت به راهنمایی بشریت نشست است. مولانا در تمامی اعصار راهنمای انسانهای آزاده و وارسته و بسیاری از بزرگان و اندیشمندان بوده و خواهد بود.

یکی از این عالمان عالی رتبه و گرانقدر علامه ملا احمد نراقی، فقیه و عارف عالیقدر قرن سیزدهم هجری است که مقارن فتحعلیشاه قاجار بوده و خدمات شایانی به جامعه سلطنت زده آن عصر نموده است.

از جمله این اقدامات می توان از فتوای جهاد او در جنگ علیه روسها و شرکت خود او در این جنگها نام برد که نشانگر تفکر برتر ایشان است.

یکی از آثار ارزشمند این عالم ربانی، مثنوی طاقدیس است. این مثنوی به تقلید از مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی و در چهار صّفه سروده شده است و در بسیاری از موارد پیرو سبک و سیاق مولانا است.

در مثنوی طاقدیس، موضوعات بسیار متنوعی از مسائل روزمره و عرفانی و مذهبی مطرح گردیده است. دو صّفه ابتدایی را خود ملا احمد نراقی سروده است. اما اجل مهلت به پایان رساندن آن را به علامه نداده است و بنابر وصیت وی دو صّفه دیگر را فرزندش ملا محمد سروده است و برآستی که این امر را بانهایت ظرافت و لطافت طبع به انجام رسانیده است و از لحاظ ویژگی های بیان و سبکی بسیار به پدر نزدیک است. به دلیل ناشناخته بودن، این مثنوی اندکی مهجور مانده است. در این مقاله برای آشنایی بیشتر ادب دوستان با اندیشه و کلام علامه نراقی و تاثیر پذیری ایشان از جناب مولانا، به بررسی مبحث «دنيا در مثنوی طاقدیس و مقایسه آن با دنیا در مثنوی معنوی» پرداخته است.

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری، در شهر بلخ به دنیا آمد. نام کامل او «محمد بن محمد بن حسین خطیبی بکری بلخی» بوده است. نام پدر او محمد بود و به سلطان العلماء، بهاء الدین ولد بن ولد مشهور بود. او مردی سخنور از اکابر صوفیه و اعظم عرفا بود و خرقة او به احمد غزالی می پیوست.

وابستگی مردم به بهاء ولد سبب ایجاد ترس در محمد خوارزمشاه شد و به همین علت بهاء الدین ولد به قونیه مهاجرت نمود اما در قونیه مورد مخالفت امام فخر رازی که فردی بانفوذ در دربار خوارزمشاه بود، قرار گرفت و او بیش از دیگران شاه را بر ضد او برانگیخت.

از القاب مولانا می توان به «مولوی»، «مولانا»، «مولوی رومی»، «ملای رومی» اشاره نمود و تخلص او «خاموش» و «خَمُوش» و «خامُش» دانسته اند.

مولانا در طول شصت و هشت سال عمر خود از استادانی مانند محقق ترمذی، شیخ عطار، کمال الدین عذیم و محی الدین عربی استفاده نموده و از همه آنها بسیار آموخته اما کسی مانند شمس تبریزی در زندگیش تاثیر گذار نبوده است و پس از آشنایی با او یک رابطه عاشقانه بین او و شمس ایجاد شده بود.

بعد از غیبت شمس از زندگی مولانا، او با صلاح الدین زرکوب آشنا و با این عارف ساده دل الفتی برگزید که سبب حسادت عده ای گردید. پس از مرگ صلاح الدین، مولانا، حسان الدین چلبی را به عنوان دوست برگزید و همنشینی با حسام الدین، سبب نوشتن مثنوی معنوی گردید که حاصل لحظه هایی از همصحبتی با حسام الدین می باشد.

از جمله آثار منظوم مولانا میتوان به مهم ترین اثر او مثنوی معنوی، غزلیات که شامل ۲۵۰۰ غزل است و رباعیات او که ۱۶۵۹ رباعی را دربر دارد نام برد.

آثار منشور او عبارتند از: فیه مافیه، مکاتیب و مجالس سبعه.

جلال الدین محمد مولوی در ۶۳ سالگی و در روز یکشنبه پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هـ قمری بر اثر بیماری ناگهانی به ملاقات معبود شتافت.

احمد بن حاج ملا مهدی یا محمد ابی ذر کاشانی متخلص به صفایی و معروف به نراقی از اکابر دانشمندان و فقهای قرن سیزدهم هجری و دوره بازگشت ادبی است. وی در عهد کریم خان زند در نراق دیده به جهان گشود. نراق از توابع شهرستان محلات است. دوران جوانی و نوجوانی را در شهر کاشان در محضر پدر و آیت ا... بحر العلوم به تحصیل و کسب علم پرداخت و دروبای عام ۱۲۴۵ در زادگاهش نراق چشم از جهان فرو بست و بدنش را به نجف اشرف در صحن مطهر مرتضوی منتقل کردند و به خاک سپردند.

علامه نراقی در بین علمای قرون اخیر از جایگاه علمی ویژه ای برخوردار است و از سر آمدان علمای زمان خویش بوده است.

علامه نراقی در طول حیات پر برکتش تألیفات فراوانی دارد که از جمله آن میتوان به »

۱- الاطعمه والاشربه

۲- اسرارالحج

۳- الرساله العلمیه

۴- الرسائل المسائل

٥- حاشيه الروضه البهيه

٦-رساله الرضاع

٧-رساله فى منجزات المريض

٨-عوائد الايام من مهمات الاحكام

٩-القضاء والشهادت

١٠-مستند الشيعه فى احكام الشريعه

١١-مناسك الحج

١٢-وسيله النجاه

١٣-هدايه الشيعه

١٤-تذكره الاحباب

١٥-اساس الاحكام در اصول فقه

١٦-اجتماع امر ونهى

١٧-تنقيح الفصول فى شرح التجريد

١٨-حجيه المظنه

١٩-عين الاصول

٢٠-عين اليقين

٢١-مفتاح الاحكام

٢٢-مناهج الاحكام فى اصول الفقه يا مناهج الاصول الى الاصول

در علم رياضى وهيئت :

١-شرح محصل الهيئه

٢-شرح رساله الحساب

در فلسفه :

سیف الامه وبرهان المله

در علم اخلاق :

معراج السعاده

ودیگر آثاروی از جمله : ۱- دیوان صفایی نراقی ، ۲- خزائن ، ۳- مشکلات العلوم، ۴- شرح حدیث جسدالمیت ۵- مثنوی طاقدیس یا

مثنوی لسان الغیب

از جمله این آثار مثنوی ارزشمند طاقدیس از این عالم ارجمند شیعی است که بنا بر شواهد و قراین در بسیاری از جهات به تقلید از مثنوی معنوی مولانا سروده شده است.

طاقدیس به معنای طاق مانند است. این مثنوی شامل «۱۰۲۷۴» بیت و در بحر رمل مسدس محذوف، در چهار صُفّه سروده شده است که این هم شاهی از تقلید و پیروی علامه از حضرت مولانا است.

(عابدی پور ۱۳۷۷: ۱۳-۱۴) ، (،نراقی ، ۱۳۸۶: ۵- ۲۱) ، (دهخدا ، ۱۶۴۷ : ۱۳۲۰) ، (دولتشاه بن بختیشاه ، ۱۳۸۶)

(نریمانی و گرجی ، ۱۳۸۹: ۱۲-۲۱) ، (تنکابنی ۱۳۶۴: ۱۲۹-۱۳۵)

پیشینه تحقیق:

مثنوی طاقدیس از علامه نراقی و مربوط به دوره بازگشت ادبی است. آنچه به عنوان پیشینه مورد استفاده نگارنده بوده است: کتابی با عنوان «بررسی زندگی و مرگ در مثنوی طاقدیس» و دیگر مقاله ای از دکتر محمد بهنام فر با عنوان «دنیا از نظر مولانا» و همچنین مقاله ای از مصطفی گرجی و احمد نریمانی با عنوان «بررسی و تحلیل مثنوی طاقدیس و میزان تاثیر آن از مثنوی معنوی» بوده است. این تحقیق به شیوه جمع آوری اطلاعات به روش کتابخانه ای و پردازش آنها صورت گرفته است.

سوالات تحقیق:

- ۱) از نظر مولانا و ملا احمد نراقی دنیا چیست؟
- ۲) از نظر مولانا و علامه نراقی، زندگی در دنیا چه لزومی برای آدمی دارد؟
- ۳) در آرای مولانا و علامه نراقی در باب «دنیا» چه شباهت و تفاوتی دیده می شود؟

فرضیه ها:

- ۱) در اندیشه مولانا تعلق قلب به هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل سازد دنیاست.
- ۲) در نظر علامه نراقی دنیا پلی برای گذر و رسیدن به سرای جاوید است.
- ۳) در نظر مولانا هیچ چیزی منفی نیست حتی دنیا و مافیها، حال آنکه علامه نراقی دنیا را به دویخش مذموم و پسندیده تقسیم میکند.

علامه نراقی در مثنوی طاقدیس از موضوعات متنوع و گسترده ای سخن گفته است: از مسایل ساده روزمره گرفته تا مباحث فقهی و توحیدی.

این مثنوی با مناجات و تسبیح باری تعالی، به مثابه مثنوی معنوی مولانا آغاز گشته است و با کربلا و عرصه عاشورا به پایان رسیده است. در باب مسایلی از قبیل این که انسان باید به خالق خویش معتقد باشد ولی نمی تواند کنه ذات الهی را بشناسد، توسل به پیامبر اکرم، امامت و حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» سخن رانده و عشق را در صحرای کربلا جستجو می کند؛ بخش دیگر طاقدیس، تمثیلات و حکایات در این مثنوی است. که در این زمینه نیز می توان الگو برداری او از مولانا را یادآور شد؛ از جمله تعابیر متعدد ملا احمد از دنیا و مثالهای او در باب دنیا.

از دیگر خصوصیات طاق‌دیس، شکل خطابی و منبری آن است که در اغلب اشعار و حکایات به وضوح حس می‌شود. همانند مجالس انسی که مولانا با شاگردانش برگزار می‌نمود و برای آنان می‌سرود.

اما آنچه در اینجا مدنظر است بررسی مبحث دنیا و چستی و چگونگی آن از نظر علامه ملا احمد نراقی و مقایسه آن بانظر مولانا در این باب است.

دنیا از دیدگاه علامه نراقی:

نراقی در بسیاری از موارد از دنیا به عنوان همین زندگی مادی و زندگی جسم نام برده است. منظور از زندگی مادی زندگی جسمانی تن در جهان مادی است «جهان مادی، جهانی محسوس و جسمانی که آن را عالم طبع و طبیعت و عالم ماده و مدت می‌گوییم و صوفیه آن را عالم ناسوت می‌گویند.» (همایی، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۱۵۴). این جهان دربرگیرنده همه ی موجودات زنده از قبیل، حیوانات، نباتات و گیاهان است. در این میان، انسان که از نظر منطق، حیوان ناطق است نیز از این نوع زندگی برخوردار است. نگاهی که نراقی به زندگی در دنیا دارد، که ما آن را زندگی مادی می‌نامیم از دو نظر حائز اهمیت است.

۱- جسم که نراقی آن را تن می‌نامد و به آن پرداخته است.

۲- خود دنیا که از نظر نراقی، اهمیت خاصی دارد و در سرنوشت آدم نقش موثری را ایفا می‌کند.

در این جا ما به بحث در باب دنیا می‌پردازیم:

تعریف دنیا و مصادیق آن :

«دنیا» و یا «عالم» با دو معنا به کار می‌رود که باید آنها را از یکدیگر تفکیک کرد:

معنای اول: جهان هستی که ما در آن زندگی می‌کنیم و از میلیون ها کرات فضایی و حقایق بسیار فراوان دیگر در فضا و زمین و... مشکل است.

دنیا به این معنی جلوه گاهی از آیات خداوندی و ارائه دهنده ی نمونه هایی از صفات الهی است.

معنای دوم: عبارت از برقرار کردن ارتباط انسان با مردم دیگر و وسایل و زر و زیور دنیا است. ابن عربی در خصوص تعریف دنیا

می‌گوید:

«ما یک وجود مطلق داریم که تقید نمی پذیرد و آن واجب الوجود است و یک عدم مطلق داریم. وجود مطلق و عدم مطلق هر دو لایزال اند. وجود مطلق پذیرای عدم نیست و عدم مطلق هم پذیرای وجود نیست، اما در فاصله میان وجود محض و عدم محض چیزی داریم به نام امکان که هم پذیرای عدم است و هم پذیرای وجود. امکان برزخی است میان وجود و عدم که ما آن را «عالم» می نامیم.»

(ابن عربی، ۱۳۸۵: ۷۰-۶۹)

دنیا پلی است میان عدم و ابد که همه سرنوشت همیشگی خود را در آن رقم می زنند، از روی آن می گذرند تا مقیم دار ابد شوند.

موضوع این جهان بدیع و شگفت انگیز انسان است انسان خود عالمی است که عالم به خاطر او خلق شده است.

«بنابراین دنیا خود فی نفسه حقیقتی دارد و در حق بندگان نیز حقیقتی دارد.

حقیقت دنیا عبارت است از زمین و آنچه بر روی آن وجود دارد از جمله املاک، معادن، نباتات، حیوانات و آسمان و افلاک است که جهت خدمت به انسان و کسب کمالات اشرف مخلوقات خلق شده اند.

و اما حقیقت دنیا در حق بندگان عبارتست از، آن چه پیش از مردن از برای زنده حاصل می شود و به اعمال و رفتار و بازمی گردد که در آن بهره و حظ و غرض و لذتی است» (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

در بینش نراقی دنیا به دو بخش مذموم و مستحسن تقسیم می گردد و در این میان از تمایل و توصیفاتی برای آن استفاده کرده است، چه در مثنوی طاق‌دیس خود و چه در کتب دیگر خویش از جمله کتاب معراج السعاده ایشان؛ و باید گفت اغلب توصیفات و تعریفات ایشان نیز در کتاب مثنوی معنوی و کیمیای سعادت از امام محمد غزالی به چشم می خورد و نراقی به این کتاب هانظر داشته است. با این تفاوت که امام محمد غزالی در اصل پنجم از کتاب کیمیای سعادت خود که به مبحث ذم دنیا اختصاص دارد، دنیا را به طور کل مذموم دانسته است و زاد و توشه ای که ما از دنیا برای آخرت بر می چینیم و یا احتیاجاتی را که در دنیا برای کسب آخرت مرتفع میسازیم را مربوط به آخرت و حسن آخرت دانسته است. و این در حالی است که نراقی این امور را مربوط به دنیا می داند و آن را تحت عنوان دنیای مستحسن مورد خطاب و بررسی قرار می دهد. به مانند اندیشه مولانا در باب دنیا.

«دنیا از نظر مولوی تعلق قلب است به هر چیزی که انسان را از خدا غافل سازد. مولانا معتقد است: اصل باغ و گلزار جهان در جان و روح است که انعکاس آن بر آب و گل دنیا افتاده است. او دنیا را زن جادوگر می داند که با سحر و افسون همه را فریب می دهد. در نظر او

تمام موجودات و ممکنات دنیا در حال تغییر و تحولند. علاوه بر اینها در موارد متعددی از داستانهای پیامبران نیز برداشتهای لطیف و تمثیلی خاص از دنیا ارائه می دهد. مولانا با آن که از دنیا با تغییراتی نظیر: چاه، زندان با بیان یاد می کند که هر چیز زودتر باید از آن رهایی یافت اما در عین حال کل عالم را چون سبویی می داند که از علم و جمال سرشار است.» (بهنام فر، ۱۳۸۹: ۵)

تقسیم دنیا به مذموم و مستحسن :

خود دنیا، ابزار و آلات موجود در آن و آن چه بر روی آن و در آسمان ها موجود است صرفاً شر و ذمی را به همراه ندارد، پس آنچه مورد توجه و بحث ما قرار می گیرد اعمال و رفتار انسان و شیوه برخورد انسان با این پدیده هاست که سبب حسن و ذم آن می گردد.

دنیای مستحسن: آن دنیایی است که علاقه به آن و گرفتاری به اصلاح آن و التذاذ از آن به سبب اصلاح کار آخرت باشد و و سیله ای برای کسب سرای جاوید.» (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۵۶)

پیامبر (ص) در خصوص حسن زندگی در دنیا فرمود: «مثل ما با دنیا هم چون مثل مردی است که در تابستانی گرم از بیابانی تاخته درختی بیند با سایه و نسیمی خوش، زمانی در سایه و نسیم درخت بیاساید و سپس پای در مرکب آورد و زود از آنجا کوچ کند و آن درخت را بگذارد و بگذرد. که هر کس دل در سایه درخت بندد او مرد سلیمی نیست.

ما همچو مسافریم در زیر درخت چون سایه برفت زود بردارد رخت»

(مبیدی، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۱۲۵۸)

نراقی در خصوص حسن زندگی در دنیا از زبان امام حسین (ع) می گوید :

«این جهان خاک است و جای خاکیان نوریان را هست علین مکان

رخصت است اما پی جان باختن جان فدای حکم جانان ساختن»

(نراقی، ۱۳۸۶: ۴۲۷)

دنیا کشتزار آخرت است. «الدنیامزرعه الآخره» و ثواب و عقاب آن جهان هر چه باشد محصول و نتیجه اعمال و صفات

خود بشر در این جهان است.» (همایی، ۱۳۶۶: ۱۴۲)

دنیا نزد محققان صوفیه هر چیزی است که انسان را از خدا مشغول دارد و حظ نفس در آن باشد و بدین معنی حالتی است از احوال قلب و آن توجه به دل است به لذت عاجل؛ و هر چه مانع سالک از راه حق و حجاب او از وصول به کمال انسانیت باشد؛ مولوی نیز چنین برداشتی از دنیا دارد و معتقد است که دنیا صورت عالم ماده و مال و زن و فرزند و زر و سیم نیست، بلکه تعلق قلب است به هر چیزی که سالک را از خدا غافل سازد. (بهنام فر، ۱۳۸۹: ۵)

نراقی نیز به مانند دیگر عرفا دنیا طلب نیست و با توجه به از جنس خاک بودن و مادی بودن دنیا آن را مغایر با جان که علوی و روحانی است می داند و از دنیا تنها به عنوان فرصتی برای کسب عقبی یاد می کند و از این باب به دنیا نظری نیکو دارد .

دنیای مذموم :

قسم دیگر دنیا، آن است که از نظر همه ملل و ادیان و پیغمبران الهی ملعون و مذموم است و آن این است که علاقه به آن و لذت و بهره برداری از آن به سبب هوی نفس و پیروی از آن است ، نه به دلیل اصلاح عالم آخرت و تهیه زاد سفر اخروی .

حضرت رسول (ص) می فرماید: «اگر دنیا را در نزد خدا به قدر پر پشه ای قدر بود کافر را از آن شربت آبی

ندادی » (نراقی ، ۱۳۸۴ : ۲۲۷)

نراقی در این باره می گوید :

در جزیره چونکه مسکن ساختی	رحل خود را اندر آن انداختی
از نگارونقش آن از ره مرو	از فریب عیش آن غافل مشو
آن جزیره گرچه شاد و خرم است	لیک با یک شادی اوصد غم است
گرچه در هر گوشه ای زان گنج هاست	لیک با هر گنج آن صد اژدهاست
غنچه و گل اندر آن بسیار هست	لیک با هر گل هزاران خار هست
دشت او شاداب چون باغ ارم	گورها کنده ولی در هر قدم
باغ وبستانش که سیراب و تراست	معبربرف است و راه صرصر است

گلستانش جای زاغان و زغن کوهسارش مرپلنگان را وطن

جمله کوه و دشت صحرا و قلاع غول در غول و سباع اندر سباع

هر بهارش را خزان ها در پی است در پی اردیبهشتش صد دی است

جاده هایی را که بینی اندر آن جمله راه خانه صیاد دان

(نراقی، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۵)

در این ابیات نراقی می توان این حدیث نهفته ی امام حسین(ع) را مشاهده نمود که فرمودند: «دنيا خانه ی نیستی و فناست

. برای اهل دنیا از حالی به حالی می گردد . فریب خورده کسی است که دنیا او را فریب دهد و بدبخت کسی

است که دنیا را اورا مقتون خود سازد.» (علوی، ۱۳۶۸: ۳۵)

نراقی در تشبیه دنیا به جزیره چند ویژگی را در نظر داشته است :

۱- ساکنان دنیا را به ساکنان جزیره ای دور افتاده تشبیه نموده است و غربت و دورافتادگی آنان را متذکر شده است .

۲- زمین را به دلیل احاطه شدن مابین اجرام و افلاک به جزیره ای تشبیه کرده که توسط آب ها احاطه گشته است و صفاتی را

از حیث مذموم بودن برای دنیا برمی شمارد که می توان آن ها را این گونه نام برد و مورد بررسی قرار داد :

۱- زوال و فنا پذیری دنیا

۲- دنیا جایگاه رنج ها و تضادها

۳- فریبندگی و بی وفایی دنیا

و مولانادر دفتر اول می گوید :

«این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وا رهان

چیست دنیا از خدا غافل بدن نه قماش و نقده و میزان و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است» (مولوی، ۱۳۶۶، دفتر اول: ص

که این نیز نشان از نزدیکی رای و اندیشه ملا احمد به حضرت مولانا است.

زوال و فناپذیری دنیا :

از دیگر صفات قابل تأمل دنیوی زوال و فناپذیری دنیا و نعمت های آن است. مبانی عالم خلقت و پدیده های آن فیض هستی خود را از فیاض مطلق می گیرد و بقا و ابدیت در ذات پدیده های عالم نیست، حرکت و دگرگونی مستمر در همه اجزا و روابط عالم خلقت از یک سو و آغاز دستگاه هستی از فیض الهی و منتهی شدن آن به این فیض، اثبات کننده ی آن است که «دنیا رو به فناست».

کل شیء هالک الا وجهه (قصص - ۸۸)

همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود .

«دنیا پلی گذشتنی و بساطی در نوشتنی است» . (میبیدی ، ۱۳۸۹ : ج ۲ ، ص ۸۶۵)

«مثل یخ در آفتاب نهاده و یا شکر در دهان نهادن است. نعمت های آن هم چون چیزی است که در خواب بخوریم و یا به دست

آوریم، پس چون نهایت خواب بیداری است ، پس از برخاستن نفعی ندارد» . (همان : ج ۱ ، ص ۳۷۹)

«خداوند کریم در قرآن در بی ثباتی و سرعت زوال ، دنیا را به گیاهی تشبیه کرده که از زمین بروید و به سبب آب باران ، لحظه

ای خرمی و طراوت داشته باشد و ساعتی بعد بر اثر تابش آفتاب خشک شود و بادهای آن را متفرق کنند» . (نراقی ، ۱۳۸۴ : ۲۷۱)

مولانا نیز در رد نظریه جاودانه بودن دنیا می گوید : «جهان هرچه باشد ، ذره ای ناچیز در برابر عظمت خداوندی است که ازلیت

و ابدیت ندارد، اگر هم فرض کنیم که حد و مرز و کرانه ای برای دنیا پیدا نشد ، ذات و درک ما بر آن احاطه پیدا می کند و مشرف می

شود، زیرا کسی که می گوید :جهان ازلی و ابدی است اعترافی قاطعانه دارد بر این که جهان را با وصف ازلی و ابدی بودن درمی یابیم،

پس ثابت می شود که ذات انسان بر جهان احاطه دارد و این فرض با نامتناهی بودن جهان سازگار نمی باشد. در یکی از ابیات دیوان شمس

این معنای فوق العاده را این گونه بیان می کند :

بقا ندارد عالم و گر بقا دارد فناش گیر
که هم چون بقای ذات تو نیست »

(جعفری ، ۱۳۷۹ : ۲۰)

پس ، هرگز نباید دنیا را در سیمای یک محبوب زیبا و جوان نگریست بلکه باید به سوابق بی وفایی و ناپایداری آن اندیشید. این عجزه، عروس هزار داماد است که در عقد کسی پایدار نمی ماند .

«در جایی دیگر مولانا با اشاره به سوره فلق دنیا را زن جادوگری می داند (غزالی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۷۵) که با سحر و جادو همه را فریب می دهد و باید از شر او به خدا پناه برد!»

کابلی جادوی این دنیا است کو کرد مردان را اسیر رنگ و بو

چون در افکندت درین آلوده رود دم به دم می خوان و می دم قل اعود

تارهی زین جادوی وزین قلق استعاذت خواه از رب الفلق

(مولوی، ۱۳۶۴: دفتر چهارم، صص ۶۲-۶۳)

و سپس با استناد به گفته ی پیامبر (ص) که دنیا را جادوگر خوانده است، به آیه: من شر النفاثات فی العقد (فلق ۱۱۳/۴) اشاره می کند و می گوید: منظور از این پیرزن جادوگر، دنیا است که با سحر و جادوی خود، در کارها عقده و گره ایجاد می کند.

(طبرسی، ۱۳۵۹: ص ۳۸۳)

«زان نپی دنیاات را سحاره خواند کو به افسون خلق را در چه نشاند

هین فسون گرم دارد گنده پیر کرده شاهان را دم گرمش اسیر

در درون سینه نفاثات اوست عقده های سحر را اثبات اوست

ساحره ی دنیا قوی دانا زنی است حل سحر او به پای عامه نیست»

(مولوی، ۱۳۶۴: دفتر چهارم، ص ۴۶۷)

در نتیجه در می یابیم آن چه دوام و بقا ندارد سزاوار دلبستگی نیست. دنیا هدف نیست بلکه وسیله ای جهت نیل به اهداف و ابزاری برای کسب آخرت است .

«الدنيا مزرعه الآخرة» ، بسیار دلرباست اگر شیفته آن نباشیم و مجذوب او نشویم و بسیار ، دل آراست، اگر هدف نهایی را قربانی

او قرار ندهیم .

«دهگذار سیل را خانه مکن پیش صرصر خرمنت دانه مکن»

(نراقی، ۱۳۸۶: ۵۹)

«خوی گل از جزء آن پیداستی طبع جز از طبع کل پیداستی
 سستی بنیاد دهر بی مدار غفلت و مستی اهل روزگار
 ماه آن رانج خسف است و محاق اختراش را بلای احتراق
 روزهایش را زپی شب های تار شادیش را در عقب ماتم هزار
 جمله این هاخوی دهر است ای قرین گشته در اجزای آن جاری چنین...»

(نراقی، ۱۳۸۶: ۶۶)

با توجه به این ابیات ، نراقی مطابق نظریه تطور و تکامل معتقد است: جهان با این همه پدیده های بدیع هر لحظه با حرکت طبیعی به سوی تحول و انتقال پیش می رود و در مدار تقدیر به طرف نابودی و زوال می چرخد .

مادامی که دنیا با همه عظمت و شکوه فناپذیر است هر چه را که در بر دارد نیز در معرض زوال و نابودی است. زوالی که اگر چه نابودی است اما خود مرحله ای از کمال است .

اکنون که هر لحظه فاصله ما از دنیا به سوی آخرت کوتاه تر می شود چه بهتر که قبل از بازتاب قوا این حقیقت را به خوبی بپذیریم و از علایق دنیا برای آخرت توشه برداریم، که اعراض از دنیا و اقبال به آخرت شیوه پارسایان است. پشت به دنیا کرده اند ، چنان که دنیا پشت به ایشان کرده است .

دنیا جایگاه رنج ها و تضادها :

این دنیا جایگاهی است که اگر طراوت دوران جوانی را به انسان ببخشد ، در مقابل خستگی و فرسودگی روزگار پیری را هم نصیبش می کند، اگر چشم های تیزبین و گوش های شنوا در اختیار کسی گذاشت ، دیری نخواهد گذشت که بینایی و شنوایی را از آن ها خواهد گرفت. مبدل کردن شادی ها به غم، چهره های گلگون به چهره های زرد و بهار به خزان کار دیرینه ی این دنیاست، همان گونه که می بخشد ، بازپس می ستاند .

خداوند متعال در خصوص بی وفایی دنیا در قرآن کریم می فرماید :

لَکَیْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (الحدید- ۲۳)

این به خاطر آن است، که برای آن چه از دست داده اید تأسّف نخورید، و به آن چه به شما داده است، دلّیسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبّر، رفخر فروش را دوست ندارد .

امام علی (ع) در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می فرماید: کسی از دنیا شادمانی ندید ، جز آن که پس از آن با اشک و اندوه روبرو شد، هنوز با خوشی های دنیا روبرو نشده است که با ناراحتی ها و پشت کردن به آن مبتلا می گردد. شبی از رفاه و خوشی دنیا بر کسی فرود نیامده جز آن که سیل بلاها همه چیز را از بیخ و بن می کند .

جهان و پدیده های آن سرشار از تضادهاست و این تضادها گاه به زندگی چهره ای زیبا می بخشد و گاه موجبات رنج آدمی را فراهم می سازد .

« دنیا معشوقه ای فتّان و رعنائی بی سر و سامان است، دوستی بی وفا، دایه ای بی مهر، دشمنی پر گزند و بلعجی پر بند است. هر که را بامداد نوازد ، شبانگاه بگدازد، هر که را یک روز دل به شادی بیفزود، دیگر روزش به آتش هلاک بسوزد». (مبیدی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۸۱)

پس چگونه دل در دنیایی بندیم که عیش آن ناگوار و روشنائی آن تیره و تار است؟! صافی آن بی دُرد نیست و سری در آن بی درد نیست. چه چیز در دنیا است که آدمی به آن شاد می گردد و همراهش اندوهی نیست؟!

این دنیا، این عروس کهنسال و تازه روی به عقد هیچ کس در نمی آید و با هیچ فردی سر صلح و دوستی ندارد « قدرت ها در آن جابه جا ، شیرین ها تلخ ، گوارها ناگوار و طعام ها زهرآگین است و اسباب از هر نوع دنیوی که باشد ، سست و ناپایدار است». (جعفری، ۱۳۷۹ : ۵۰)

«هست این دنیا زمین شوره زار همچو مرداد و تموز روزگار»

(نراقی، ۱۳۸۶ : ۲۲۵)

«از چه رو سوی بیابانی همی رو به سوی چاه زندانی همی»

(همان ۲۳۰)

«شهد دنیا را سراسر زهر بین مهر او را پای تاسر قهر بین

صحتش را صد مرض در بر بود راحتش را رنج ها مضمر بود

کشتی و طوفان و بس دریا عمیق	خویش را بیرون فکن زود ای رفیق
پستی و سستی و کسروانهدام	بی وفایی و سقوط و انفصام
جمله این هاخوی دهر است ای قرین	گشته در اجزای آن جاری چنین
برسری گر روزگار افسر نهاد	بر گلویش از قفا خنجر نهاد»

(همان ۲۳۹)

«ساکتانش را دمی آرام نی	هیچ گامی بر مراد و کام نی
هر که را بینی گرفتار غمی	روز در اندوه و شب درمانمی
اهل دنیا را بدین گون حال ها	روزهاشان بگذرد در سال ها»

(پیشین ، ۵۶-۵۵)

شاید کمتر کسی باشد که با اندک توجه نفهمد شادی های این دنیا ناپایدار و حتی کمتر از غصه های است که انسان را احاطه می کند .
 نراقی معتقد است: چون هیچ چیز در دنیا ثابت نیست و دنیا منزلگاه اضداد است، در هیچ داده ای نباید دل بست، تا به وقت تبدیل شدن به ضد خود دچار شکست و تبعات ناشی از آن نگردیم. او در این ابیات دنیا را از حیث بی ثمری به زمین خشک و شوره زاری تشبیه کرده است که هیچ گاه ثمری دربر ندارد و بهره ای از آن حاصل نمی شود .

فریبندگی و بی وفایی دنیا :

مطابق آیات و احادیث دنیا و نعیم آن ناپایدار و زمینه آزمایش انسان ها هستند و نتیجه ی دلبستگی به زرق و برق آن چیزی جز ادبار و فلاکت به همراه ندارد .

مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (آل عمران- ۱۸۵)

و نیست زندگانی این جهانی مگر برخورداری به فریب .

امام علی (ع) در خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه می فرماید: دنیا خانه ای است پوشیده از بلاها ، به حيله و نیرنگ شناخته شده ، نه حالات

آن پایدار ، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند. زندگی در آن نکوهیده و امنیت در آن ناپود است .

«این دنیا عالم مجاز است ، در عالم مجاز پدید بود که از حقایق چه کشف توان کرد ، بر پشه ای پیدا بود که چه نقش توان کرد ، دنیا زندان است ، بر زندانیان جز حزن و اندوه و حسرت چه نشان توان کرد ، روز بازار و هنگام بار این اندوهگنان فردا بود که مکنونات لطف و محزونان غیب از مستتر غیرت بیرون آرند. نابرماسیده دست ها و نابرماسیده ی خاطرها و درویش را حوصله ای فراخ تا قدح قدح بلکه بحر بحر شراب رویت می کشد و نعره ی هل من مزید می زند.» (میبدی ، ۱۳۸۹ : ج ۲، ص ۹۶۵)

دنیا و برخورداری از نعمت های آن ، همانند خواب و بازی کودکانه ای است که پس از برخاستن و به پایان رسیدن ، حاصلی دربر ندارد و هر که بدین بازی مشغول گردد به بیراهه می رود و از هدف نهایی باز می ماند، هر که به دنیا روی کند به خدای پشت می کند و باید دانست که این دنیا متاع الغرور است و مسافران دنیا هم چون مسافران کشتی اند که در نهایت به مقصد خواهند رسید و مجبور به ترک آن خواهند شد .

«با این حال که دنیا گذران است و مرگ هر لحظه نزدیک تر می شود ، هم دنیا زیبا و فریبا است و هم زندگی شیرین. همه ی مردم می دانند که دنیا در گذر است و مرگ هر لحظه نزدیک تر می شود و هیچ آسایشی را برای انسان نمی آورد ، مگر این که رنج و مشقتی در پی آن نهفته است . با این حال کمتر کسی است به قول مردم ، پایش در گل این دنیا فرو نرود. مردم دنیا معمولاً از فراق دنیا احساس وحشت می کنند و زیبایی ها و خوشی های دنیا همه ی سطوح روحی آنان را می خورد .

به جالینوس حکیم نسبت داده اند که او گفته است: من از زندگی این دنیا به قدری خوش حالم که می خواهم زنده بمانم ، اگر چه در شکم قاطری باشم و از آن قاطر جهان را تماشا کنم» (جعفری ، ۱۳۷۹ : ۱۸۳)

البته این نکته ی بسیار مهم را نباید فراموش کرد که علت دلبستگی عده ای از مردم به این دنیا و زینت های آن ، بدان جهت نیست که به خود دنیا و لذا یز آن عشق می ورزند ، بلکه علت علاقه خود حیات به ادامه ی خویش است و باید گفت این حیات است که به دنبال خود میل به زندگی می آورد . اما به هر حال زر و زیور دنیا زیبا و فریبنده است .

«دنیا دشمن خدا و بندگان خداست ، اعم از دوستان و دشمنان او.

دشمنی او با خدا آن است که راه بندگان او را زد و ایشان را به زخارف خود فریفت و از این جهت خدا از روزی که آن را آفریده نظر بر آن نیفکند و اما عداوت آن با دوستان خدا به این جهت است که خود را بر ایشان عرضه می کند ، تا صبر بر ایشان دشوار گردد و حلاوت ترک دنیا در کام ایشان تلخ و ناگوار شود. و اما دشمنی او با دشمنان خدا به این است که دام خود را در راه ایشان

افکنده به مکر و فریب ایشان را به دام می کشد و گردن آن ها را به کمند خود درمی آورد. بایشان نرد محبت و دوستی می بازد تا دل های آن ها را به خود کشیده از خدعه خود ایشان را ایمن و دلشان را به خود مطمئن ساخته به یک باره دامن خود را از دست ایشان می رهاوند و ایشان را در پشیمانی و ندامت و اندوه می نشانند.» (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۶۰)

تمثیلی که نراقی از فریبندگی دنیا دارد، مثالی است که نصرالله منشی در کلیله و دمنه درخصوص حال انسان و مغرور شدن آن به دنیا، و غفلت از مرگ و فرو رفتن به لذات فانیه می آورد و آن این است که :

«هم چون آن مرد که از پیش اشتر مست بگریخت و به ضرورت خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای سر آن روئیده بود و پای هایش بر جایی قرار گرفت. دراین میان بهتر بنگریست، هر دو پای بر سر چهار مار بود که از سوراخ بیرون گذشته بودند. نظر به قعر چاه افگند ازدهایی سهمناک دید دهان گشاده و افتادن او را انتظار می کرد. به سر چاه التفات نمود موشان سیاه و سپید بیخ آن شاخ ها دایم بی فتور می بریدند. و او در اثنای این محنت تدبیری می اندیشید و خلاص خود طریقی می جست. پیش خویش زنبور خانه ای و قد.ری شهد یافت، چیزی از آن به لب برد، از نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نه اندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت در حرکت آیند، و موشان در بریدن شاخ ها جد بلیغ می نمایند و البته فتوری بدان راه نمی یافت، چندان که شاخ بگسست در کام ازدها افتاد. و آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی راه داد و حجاب تاریک برابر نور عقل او بداشت تا موشان از بریدن شاخ ها پرداختند و بی چاره ی حریص در دهان ازدها افتاد» (منشی، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۶)

نراقی نیز دنیا را به چاه عمر را به ریسمان و روز و شب را به دو موش تشبیه کرده است که لحظه لحظه ی عمر تو را می جووند و تو را به سوی ازدهای قبر فرو می برند. وارکان تشبیه را این گونه تفکیک می کند :

«هست این دنیا چه و عمرت رسن روز و شب هستند موشان بی سخن

رشته عمر تو را لیل و نهار پاره سازد لحظه لحظه، تار تار

ازدها قبر است بگشوده دهان منتظر تا پاره گردد ریسمان

مرگ باشد شیر مست پر غرور تا کشد جان تو را از تن به زور

(نراقی، ۱۳۸۶: ۱۷۰-۱۶۸)

مال دنیا انگین و اهل آن جمله زنبورند نی بل بر غمان

از پی این شهد زهر آلوده چند

در جدل با ریشمالان ای لوند

شهد نبود زهر جانفرساست این

نوش نبود نیش درد افزاست این

(همان، ۱۷۱)

«خوان نهاده در گشاده راه راست

لیک در راه ای برادر دزدهاست

دزدها هریک هلاک عالمی

هر یکی افراسیاب و رستمی

کاروان ها را در این ره برده اند

رختشان بگرفته خویشان خورده اند»

(همان، ۲۹)

«هان و هان ای راهرو آهسته تر

راه قبحاقست و دزدان در گذر

تا نگشتی اسیر ترکمان

زین ره پرهول برگردان عنان

باز گرد این راه کوه و شهر نیست

جز ره بیغوله پرقهر نیست

الله ای سوار تیز رو

سوی غولستان روی غره مشو» (پیشین، ۲۳۰)

تصویری که نراقی از دنیا و فریبندگی آن دارد، تصویر دزدی است که همیشه در کمین نشسته است تا مانع به سلامت رسیدن

قافله ها گردد و سرمایه ی آن ها را به تاراج برد. ضمن یادآوری آمیختگی شهد وزهر دنیا آدمی را به میانه روی و خویشتن داری دعوت

می کند و بسیار هنرمندانه از فریبندگی دنیا بر حذر می دارد.

نکته دیگر این که مولوی نیز مانند حکما و دیگر عرفا معتقد است به قاعده تجدد امثال و حرکت جوهری است و آن را در سراسر جهان

هستی ساری و جاری می داند؛ بدین معنی که همه ی موجودات و ممکنات در دنیا همواره در حال تغییر و تحولند:

« صورت از بی صورتی آمد برون

باز شد انا الیه راجعون

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود دنیا ساعتی است.

فکر ما تیری است از هو در هوا

در هوا کی باید؟ آید تا خدا

هر نفس نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می رسد

مستمی می نماید در جسد

آن ز تیری مستمر شکل آمده است

چون شر کش تیز جنبانی به دست» (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر اول، ص ۷۱)

به نظر شادروان فروزانفر، گفته‌ی مولوی هم با عقیده‌ی صوفیه و هم بر مبنای حرکت جوهری قابل توجیه است، بدین صورت که به عقیده‌ی صوفیه «آفرینش، ظهور حق است و صور مراتب ظهور و تجلی خدا هستند و چون تجلی تکرار نمی‌پذیرد، آفرینش همیشه در تغییر و تبدل است و آنچه با دوام و ثبات متصف می‌شود، ذات حق است که بدین جوهر و اساس آفرینش است. این تغییر و تبدل را به خلق جدید تعبیر می‌کنند که مأخوذ است از آیه شریفه‌ی: بل هم فی لیس من خلق جدید (ق ۵۰/۱۵).

(فروزانفر، ۱۳۶۶: ج ۲، صص ۴۴۰-۴۴۱)

علاوه بر آنچه گذشت، مولوی در پاره‌ای موارد از داستان‌های پیامبران نیز دریافت‌های خاصی ارائه می‌دهد که جنبه‌ی تمثیلی دارد، از جمله در دفتر دوم با تلمیح به داستان یوسف و انداختن او در چاه، دنیا را مانند چاهی می‌داند که فقط با ریسمان «صبر» می‌توان از آن نجات یافت. (مهدوی، ۱۳۷۵: ص ۱۴۴-۱۴۵)

«یوسف حسنی و این عالم چو چاه وین رسن صبر است بر امر اله

یوسفا آمد رسن در زن دو دست از رسن غافل مشو بیگه شدست

حمدلله کاین رسن آویختند فضل و رحمت را به هم آمیختند

تا ببینی عالم جان جدید عالم بس آشکار ناپدید» (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر دوم، ص ۳۱۶)

در جایی دیگر با اشاره به سرگردانی قوم بنی اسرائیل در «تیه»، دنیا را مانند بیابانی تلقی می‌کند که انسان‌ها چون قوم بنی اسرائیل به واسطه‌ی گناه در آن سرگردان شده‌اند:

«این جهان تیه است و تو موسی و ما از گنه در تیه مانده مبتلا

سال‌ها ره می‌رویم و در اخیر همچنان در منزل اول اسیر

گر دل موسی ز ما راضی بدی تیه را راه و کران پیدا شدی» (مولوی، ۱۳۶۴: ص ۳۸۴)

و در همان دفتر با تلمیح به داستان یونس «دریا» را تمثیلی از «جهان»، «ماهی» را رمزی از «جسم» و «یونس» را تمثیلی از «روح» معرفی می‌کند:

«این جهان دریاست و تن ماهی و روح یونس محجوب از نور صبح» (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر دوم، ص ۴۲۳)

در دفتر پنجم نیز با اشاره به داستان یوسف و زلیخا - که زن عزیز مصر همه‌ی درها را به روی یوسف می‌بندد تا با او درآمیزد، اما دری باز می‌شود و یوسف می‌گریزد - دنیا را خانه‌ی بی‌رخنه و روزنی می‌داند که انسان در سایه‌ی تلاش و توکل می‌تواند از این تنگنای مادی‌رهایابی یابد، یعنی یوسف را تمثیلی از «روح» و زلیخا را رمزی از «اسباب و عوامل دنیوی» می‌داند و معتقد است همان طوری که یوسف با سعی و توکل از دست زلیخا نجات پیدا کرد، روح نیز می‌تواند با تلاش و توکل از این خانه‌ی بی‌روزن نجات یابد:

«گر زلیخا بست درها هر طرف یافت یوسف ز حبشش منصرف

باز شد قفل در و شد ره پدید چون توکل کرد یوسف بر جهید

گرچه رخنه نیست عالم را پدید خیره یوسف وار می باید دوید

تا گشاید قفل و در پیدا شود سوی بی جایی شما را جا شود « (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر پنجم، ص ۷۰)

نکته دیگر این که مولوی «عشق» را در تمام ذرات جهان و هستی ساری و جاری می داند و با استناد به آیاتی نظیر: سبح لله ما فی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم (حدید 1/75) همه ذرات عالم را غرق در تسبیح الهی می داند و تسبیح آنها را شتاب و حرکت آن ها به سوی کمال معنوی تلقی می کند:

«عشق بحری آسمان بر وی کفی چون زلیخا در هوای یوسفی

دور گردون ها ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان

ذره ذره عاشقان آن کمال می شتایید در علو همچون نهال

سبح لله هست اشتابشان تنقیه ی تن می کنند از بهر جان « (مولوی، ۱۳۶۴: ص ۲۴۵)

همچنین در جایی دیگر تسبیح کائنات را همان زمزمه ی عشق می داند و معتقد است که تنها انسان کاملی چون رسول اکرم (ص) می تواند این تسبیح را درک کند:

« همچنان که این جهان پیش نبی غرق تسبیح است و پیش ما غبی

پیش چشمش این جهان پر عشق و داد پیش چشم دیگران مرده و جماد « (همان، دفتر چهارم، ص ۴۸۷)

و اگر کسی بخواهد این زمزمه را بشنود، باید از عالم جمادی به عالم جانها عروج کند:

«ما سمعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان چون شوید

از جمادی عالم جان ها روید غلغل اجزای عالم بشنوید « (همان، دفتر سوم، ص ۵۸)

در دفتر سوم نیز با اشاره به آیه: و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون (ذاریات ۵۱/۴۹) می گوید: همه ی اجزای جهان مانند کهریا و برگ کاه، جفت خواه و عاشق یکدیگرند:

« حکمت حق در قضا و در قدر کرد ما را عاشقان همدگر

جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش جفت جفت و عاشقان جفت خویش

هست هر جزوی ز عالم جفت خواه راست همچون کهریا و برگ کاه « (همان، ص ۲۵۱)

البته این جهان هر چند پیش انسان ها بزرگ و بی انتها به نظر می رسد، اما در برابر قدرت خدا به قدر ذره ای اهمیت و اعتبار ندارد، لذا مولوی ما را به رفتن به صحرای غیب و عالم جان تشویق می کند که نامحدود و نامنتهاست و توجه به عالم مادی مانع رسیدن به آن است:

« گر جهان پیشت بزرگ و بی بنی است پیش قدرت ذره ای می دان که نیست

این جهان خود جنس جانهای شماس هین روید آن سو که صحرای شماس

این جهان محدود و آن خود بی حد است نقش و صورت پیش آن معنی سد است » (پیشین، دفتر اول، ص ۳۳)

در دفتر دوم نیز مولوی با توجه به حدیث معروف: «الدنيا سجن المومن و جنه الکافر که دنیا را زندان مومن و بهشت کافر تلقی می کند - با تلمیح به داستان نافرمانی ابلیس معتقد است که: شیطان به این جهت از خداوند تا قیامت مهلت خواست و گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون» (اعراف ۷/۱۴) که دنیا برای او چون بهشت بود و می توانست دشمن زادگانش - یعنی بنی آدم - را در این عالم گمراه کند و از بین ببرد:

«همچو ابلیس که می گفت ای سلام رب انظرنی الی یوم القیام

کاندرین زندان دنیا من خوشم تا که دشمن زادگان را می کشم

هر که او را قوت ایمانی بود و ز برای زاد ره نانی بود

می ستانم گه به مکر و گه به ریو تا برآرند از پشیمانی غریو

گه به درویشی کنم تهدیدشان گه به زلف و خال بندم دیدشان» (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر دوم، ص ۲۸۱)

نکته ی آخر این که هر چند مولوی در جای جای مثنوی تغییرات مختلفی از دنیا دارد و از آن به عنوان چاه زندان یا بیابانی تعبیر می کند که هر چه زودتر باید از آن رهایی یافت و به عالم حقیقی و ملکوت پیوست، اما در عین حال کل عالم را به سیوی تشبیه می کند که از حسن و جمال سرشار است و می گوید:

« کل عامل را سبو دان ای پسر کو بود از علم و خوبی تا به سر» (مولوی، ۱۳۶۴: دفتر اول، ص ۱۷۷)

و این مضمونی است که دیگر شاعران و عارفان ما نیز به آن اشاره کرده اند، از جمله خواجه شیراز می گوید:

« مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر چنین خوش آراست » (حافظ، ۱۳۷۴: ص ۹۵)

نتیجه :

مطابق آنچه در این مقاله عنوان شد: علامه نراقی عالم وفقیه و عارف قرن دوازدهم است که در بسیاری از آرا و عقایدش می توان او را پیرو سبک مولانا دانست ، اگرچه در برخی از موارد اختلاف نظرهایی نیز بامولانا دارد. موضوعی که در این پژوهش ارائه گردید نظر این دوشیدا و والہ حق در باب مسئلہ دنیاست.

از آنجا که عشق در نگاه و همه هستی مولانا ساری و جاری است و ذره ذره پدیده های دنیا را نور و زیبایی آفرینش مبیند ، درخصوص دنیا نیز اگر چه مادیات دنیوی را حقیر و پست می داند و با تعابیری همچون چاه و زندان تن که باید هرچه زودتر از آن رهایی یافت و به سوی عالم ملک و ملکوت پیوست؛ اما در نهایت معتقد است که دنیا همچون سبویی است که از حسن و جمال سرشار است. این نگاه ، ویژگی خاص جهان بینی مولانا است که روح مثبت اندیشش را به همگان عرضه مینماید.

از سوی دیگر علامه نراقی در بسیاری از مواقع از دنیا به عنوان همین زندگی جسمانی تن یاد کرده است و آن را به دویخش مذموم و مستحسن تقسیم نموده است. مذموم از آن روی که باعث غفلت آدمی از عالم ملک و ملکوت می گردد و مستحسن از آن روی که به موجب زندگی در جهان دنیوی می توان امور آخرت را اصلاح نموده و سامان داد و نیز وسیله ای برای بهتر زیستن و ساختن سرای ابدی ماست. (الدنیا مزرعۃ الآخره)

از نظر هردو شاعر و عارف : این دنیا جایگاهی است که اگر طراوت دوران جوانی را به انسان ببخشد ، در مقابل خستگی و فرسودگی روزگار پیری را هم نصیبش می کند، اگر چشم های تیزبین و گوش های شنوا در اختیار کسی گذاشت ، دیری نخواهد گذشت که بینایی و شنوایی را از آن ها خواهد گرفت. مبدل کردن شادی ها به غم، چهره های گلگون به چهره های زرد و بهار به خزان کار دیرینه ی این دنیاست، همان گونه که می بخشد ، بازپس می ستاند

. مولانا نیز در رد نظریه جاودانه بودن دنیا می گوید : «جهان هرچه باشد ، ذره ای ناچیز در برابر عظمت خداوندی است که ازلیّت و ابدیّت ندارد، اگر هم فرض کنیم که حد و مرز و کرانه ای برای دنیا پیدا نشد ، ذات و درک ما بر آن احاطه پیدا می کند و مشرف می شود، زیرا کسی که می گوید : جهان ازلی و ابدی است اعترافی قاطعانه دارد بر این که جهان را با وصف ازلی و ابدی بودن درمی یابیم، پس ثابت می شود که ذات انسان بر جهان احاطه دارد و این فرض با نامتناهی بودن جهان سازگار نمی باشد. در یکی از ابیات دیوان شمس این معنای فوق العاده را این گونه بیان می کند :

بقا ندارد عالم و گر بقا دارد فناش گیر که هم چون بقای ذات تو نیست »

بنابراین می توان اینگونه گفت : که دنیا فناپذیر و ناپایدار است و فرصتی کوتاه و ناب برای دستیابی به قربه الا الله است.

از اینرو علامه نراقی دنیا را به جزیره ای تشبیه می کند که ساکنان آن در غربت اندواز خانه و کا شانه اصلی خویش دور افتاده اندو برای ایشان به جایگاه رنج ها و تضادها تبدیل شده که فنا پذیر و ناپایدار است و همچون معشوقه ای فتان دلبستگی به زرق و برق آن چیزی جزادبار وفلاکت وپشیمانی در بر ندارد.تصویری که علامه از دنیا ارائه می دهد تصویر دزدی در کمین است که مانع به سلامت رسیدن قافله ها می شود و منتظر نشسته تا سرمایه شان را به غارت ببرد.

هم چنین باید گفت :علامه نراقی از دنیا، به عنوان بابی برای ورود به زندگی روحانی وزمینۀ ساز زندگی دایمی اخروی نام برده است.

و حال آنکه در کلام پایانی می توان گفت اندیشه ملا احمد نراقی نشأت یافته از کلام مولاناست با این تفاوت که اگرچه مولانا معتقد است هرچیز که انسان را از نام و یاد خدا غافل نگه دارد دنیااست ، اما در کل به دنیا هم ، دیدی عاشقانه ومثبت دارد همانگونه که حضرت حافظ می فرمایند:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» (سعدی، ۱۳۷۴:ص ۹۵)

لیک علامه نراقی بیشتر نگاهی زاهدانه وشرعی دارد، نگاهی خاکستری رنگ و ابزاری به دنیا که هم می تواند موجبات بهروزی ونیک بختی را مهیا کند وهم می تواند عامل بدبختی وفلاکت گردد و ازین روست که می توان گفت علامه نراقی زاهدی عارف است نه همچون مولانا عارفی عاشق و اندیشه و کلام مولانا همچنان برقله های عشق ، عرفان و تصوف تکیه زده و همچون فانوسی درخشان راهنمای عارفان وسالکان حق است وعلامه نراقی جرعه ای از عالم معنا در کلام مولانا را چشیده و در اقیانوس معرفت حضرت حق غرقه گشته است.

منابع :

- ابراهیمی دینا نی ، غلامحسین (۱۳۸۵) ، دفتر عقل و آیت عشق ، تهران: طرح نو، ۳جلد
- ابن عربی (۱۳۸۵) ، فصوص الحکم ، (ترجمه محمدعلی موحد و صمد موحد) تهران: کارنامه
- امام علی (ع) ، نهج البلاغه ، (ترجمه محمد دشتی) ، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین
- بهنام فر، محمد (۱۳۸۶) ، دنیا از دیدگاه مولانا ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی بیرجند ، سال دوم ، شماره دوم ، صص ۱۲-۵
- تنکابنی ، میرزا محمد (۱۳۶۴) ، قصص العلما ، تهران: علمیه اسلامیة
- جل جلاله ، قرآن کریم (۱۳۸۹) ترجمه آیت اله مکارم شیرازی ، قم : آل طه
- جعفری تبریزی ، محمد تقی (۱۳۸۶) ، آفرینش و انسان ، قم: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
- جعفری تبریزی ، محمد تقی (۱۳۷۹) ، مولوی و جهان بینی ها ، قم: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
- حصوری ، علی (۱۳۸۹) ، حافظ از نگاهی دیگر ، تهران: چشمه
- دولتشاه بن بختیشاه دولتشاه (۱۳۸۶) ، تذکره الشعرا ، چاپ اول ، به ویراست فاطمه علاقه : تهران ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۰) ، لغت نامه ، تهران: دانشگاه تهران
- دیرباز، عسکر (۱۳۸۸) ، «سیری در مثنوی طاق قدیس» ص ۳۳ ، پایگاه حوزه
- رازی ، ابوبکر محمد بن شاهاورین انوشروان (۱۳۷۱) ، مرصادالباد ، به اهتمام محمد امین ریاحی ، چاپ ۴، تهران : علمی فرهنگی ، ج ۲
- زرین کوب ، عبدالحسین (۱۳۶۸) ، سرنی ، تهران: علمی، جلد ۲ و ۳
- سجادی ، جعفر (۱۳۷۰) ، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ، تهران : کتابخانه ی طهوری
- طایران ، امن اله (۱۳۸۷) ، شناخت اندیشه های مولانا ، تهران ، مدحت
- طبرسی، ابوعلی بن الفضل الحسن (۱۳۵۹) ، تفسیر مجمع البیان ، ترجمه حاج شیخ محمد رازی ، ج ۲۷
- عابدی پور ، محمد علی (۱۳۷۷) سعدی و نراقی و همنوایی عشق و اخلاق ، قم : ائمه علیه السلام
- عبدالحکیم ، خلیفه (۱۳۸۳) ، عرفان مولوی ، (ترجمه احمد محمدی و احمد میر علایی) ، تهران: علمی و فرهنگی
- علوی، سیدعلیرضا (۱۳۷۸) ، دنیا در صحیفه ی سجادیه و کلام امام حسین (ع) ، قم : دارالکتاب جزایری

غزالی، ابو حامد امام محمد (۱۳۷۹)، *گزیده کیمیای سعادت*، شرح سعید یوسف نیا، تهران، قدیانی

غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۸۷)، *کیمیای سعادت*، به تصحیح محمد آرام، تهران: پیام عدالت، جلد ۲

گرجی، مصطفی و نریمانی، احمد (۱۳۸۹)، «بررسی و تحلیل مثنوی طاق‌دیس و میزان تأثیر آن از مثنوی معنوی» صص ۱۲-۲۱، کتاب ماه ادبیات مهر

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، *عرفان حافظ*، تماشاگاه راز، تهران: صدرا

معین، محمد (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر

ملایی علمداری، حاج حسین (۱۳۸۸)، *برداشت ما از دنیا*، تبریز: احرار

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۴)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله بوریجادی، تهران، انتشارات امیرکبیر

مولانا جلال الدین محمد مولوی، کلیات شمس تبریزی (۱۳۹۶) به کوشش توفیق ه. سبجانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی

مولانا، جلال الدین محمد (۱۳۷۸)، *فیه مافیه*، به تصحیح فروزانفر، مقالات مولانا، تهران: پیام عدل

مبیدی، رشیدالدین (۱۳۳۱)، *کشف الاسرار و عده الابرار* معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱

مبیدی، رشیدالدین (۱۳۵۷)، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲

منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۸۶)، *ترجمه کلیله و دمنه*، (با تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی)، تهران: امیرکبیر

نراقی، ملا احمد (۱۳۸۶)، *مثنوی طاق‌دیس*، به اهتمام حسن نراقی، تهران: امیرکبیر

نراقی ملا احمد (۱۳۸۶)، *معراج السعاده*، قم: دفتر نشر مصطفی

همایی، جلال الدین (۱۳۶۶)، *مولوی نامه*، تهران: هما، جلد ۱

همایی، جلال الدین (۱۳۷۴)، *مولوی نامه*، تهران: هما، جلد ۲

Abstract

Masnavi Taghdis is a valuable work of Allameh Naraghi around the 13th century and the period of literary return. This Masnavi has followed the style of Rumi in many fields. In this Article, we try to discuss "the world" in this Masnavi and Rumi's Masnavi, and to clarify the similarities and differences between the viewpoint of Rumi and Naraghi. In Masnavi Ma'anavi, Rumi compares the world to a Jug that is full of goodness and beauty. In Taghdis, Naraghi has discussed the subject of life in this world and has divided the world into two parts, the reprehensible and the pleasing, and he has named it as a portal to enter the spiritual life and the foundation for the eternal life in the afterlife.

Rumi's viewpoint of the world is a mystical and romantic, and Allameh Naraghi's point of view is more of an ascetic and religious than a romantic one.

This research was done by collecting data in a library manner.

Key words: Rumi, Allameh Naraghi, the world.